



نور اسلام شما از تابش شمشیر بود
ریشهء این دینتان در مسلخ زنجیر بود
رحمت آیینتان یا سنگ بود یا تیغ مرگ
فارغ از هرگونه فکر و اندکی تدبیر بود
فکرتان خون بود و تدبیر شما گردن زدن
کارتان یا نوحه و یا سجده و تکبیر بود
خرقه ی شوم شما در مکتب روی و ریا
از همان روزی که آمد کار آن تزویر بود
آن بهشت و دوزخ و آن حيله ی بی انتها
بدترین نقش خیال از عالم تصویر بود

حکم این دین سیاه و محفل اهریمنان
حاصلش یا گریه و یا ناله ی شبگیر بود
این همه حرف تباه و گفتن از کار گناه
از وجود صد حدیث و آیه و تفسیر بود
ای جوانی که هنوز هم مانده ای در سادگی
لحظه ای با خود بیندیش و مگو تقدیر بود!
میهن آبادمان مانند یک ویرانه گشت
بی خرد بودیم و از ایران همین تقصیر بود

منصور فرزادی

<http://mansourf.blogspot.com:80>